

و باجل احد من حضرت علی بن ابی طالب  
 صلوات الله علیه و آله و سلم  
 الفداء الاضطره بالصلوات علیهم  
 فلما قتل الخوارج فی ارض الحنین  
 علی کل من جاهد الحسین  
 صلوات الله علیه و آله و سلم  
 من عینهم و اسیرین و غله  
 قال علی بن الحنفیة ان من غلبت  
 و وظایف عجمان بن زید الملقب بکلب  
 النعمانی و اولادهم فقال علی بن ابی طالب  
 النمل و ارضه ثم و جرد اسیرین  
 النمل و ارضه ثم و جرد اسیرین

و ندان بوده پس گفتم بخدا قسم چه پاره می شود و علی است که مرتکب شد آنقدر داشت رسول الله تعالی  
 موضع قضیبک من خود دیدم که پیغمبر خدا همین موضع را که توجوب میرفت بوسه میداد و پروا  
 دیگر نداشت از دم در کار انولدا الزنا بود و امر دپری بود از اصحاب رسالت ماب بود چون  
 این چنانچه از انولدا الزنا دید که گفت از قضیبک عن هاتین الثفتین چو با آن لب دندان  
 مطهر بودم بخدا قسم که شریک ندارد که انقدر پیغمبر خدا این لبا را بوسه دهد که احضار نمیشود آن کرد پس  
 خدا بگوید و ناله بلند کرد این زناد گفت خدا تو را بگریزاند یا اگر هر سبکی که خدا بخواهد داده اگر بپرند  
 بنودی کردنت را بپرند و پروا نیست دیگر زید گفت که حدیثی از برای تو بگویم از این سخت تر دیدم  
 رو کرد سوختن خدا صلی الله علیه و آله را که حسن زابو زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ  
 نشاندند دست بوسه ایشان می کشید و می گفت اللهم انی استودعک ایاها و صالح المؤمنین  
 خدا با من ایشان را با امانت بنویسم پاره و بشا استکان از مؤمنین ای پسر زناد بنگو محافظت نمود  
 امانت پیغمبر را پس زید از پیش املعون برخواست و صدا و ابگریه بلند کرده می گفت عیبک مالک  
 انا و سببش شد با معاشره بعد از آن روز شامه زبل شد بدو و ملود کرد بدو و ای شامه زبل  
 فاطمه علیها السلام را کشید و پسر مرغانه را بر خود امیر کرد تا سبب بدو تا ننگان شمارا بقتل رساند بدان  
 شمارا بر بندگی بگیرد و آنچه شد بدو بداد از رحمت خدا که با این راضی شد و با بیخالی از مجلس  
 نخلن این بیرون رفت و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتیکه سید الساجدین علیه السلام را از بند  
 املعون آوردند و سر مقدس بدو دادند بر ابرائیلین بدو در انوقت املعون چاشنی می خورد و بدو کا انحضرت  
 در وقتیکه سر املعون را بجهت انحضرت آوردند نیز انحضرت چاشنی می خورد ند بعد از انقضای انجلس املعون  
 امر کرد تا اهل بیت بخانه برودند در کنار مسجد اعظم و بنا بر و ابی بنیام کرد تا سبب الساجدین علیه السلام را  
 بعل و زنجیر داد و در دند و بان تان بر دند بجس زاوی میگوید که من با ایشان بودم بگو چه نگذاشتم مگر  
 آنکه او را ملوع با فتم از زن و مرد که بشت اهدا حال تا سیران و در بدن احوال بیکدیگر طپانچه پرور میزدند  
 تا اینکه رسانیدند بدو زندان بنسبوا فی سخن و صتی حکم بر پس ایشان را بزندان محبوس کردند و بر  
 ایشان نمل گرفتند پروا نیست ط اوس در زینب خوانون گفت لا بدخل عبتا عریته الا ام و لید  
 او ملوکة فانهم سبوا کما سبوا زینب عریب نزد ما نیا آمد و کسی نزد ما آمد و شد بنگر مگر  
 کفران کرد ایشان بنرقل ما اسیر شد بودند شیخ مصعب و سید بن طاوس و طبری علیهم السلام لوحه با خندان  
 لفظ و ابی کرد اند که روز دیگر لعین بن لعین امر کرد که سر مطهر منور بخانه رسول او بر سر نیزه کنند و

در دمی بگویم الفداء  
 انما جسد ما فی انقضای سببک و  
 انضار ان الی اعدائک بطولین بدیدم  
 انجلا الشهدا للظلم فخرنا الله و  
 عذبنا سببا فقام علی اهل العاقبه و  
 اعداءه و رسولنا فقاموا علیه  
 و فطمعوا فی انقضای سببک  
 عن اهلهم و اهلهم فقاموا علیه  
 انما جسد ما فی انقضای سببک  
 انجلا الشهدا للظلم فخرنا الله و  
 عذبنا سببا فقام علی اهل العاقبه و  
 اعداءه و رسولنا فقاموا علیه  
 و فطمعوا فی انقضای سببک  
 عن اهلهم و اهلهم فقاموا علیه

و باجل احد من حضرت علی بن ابی طالب  
 صلوات الله علیه و آله و سلم  
 الفداء الاضطره بالصلوات علیهم  
 فلما قتل الخوارج فی ارض الحنین  
 علی کل من جاهد الحسین  
 صلوات الله علیه و آله و سلم  
 من عینهم و اسیرین و غله  
 قال علی بن الحنفیة ان من غلبت  
 و وظایف عجمان بن زید الملقب بکلب  
 النعمانی و اولادهم فقال علی بن ابی طالب  
 النمل و ارضه ثم و جرد اسیرین  
 النمل و ارضه ثم و جرد اسیرین





المختار

فقلت يا مولاي اني كنت خيرا بالكلية  
فخرج يديه وخطا اللهم اني اذ غرتك  
فقال المختار يا الله فقلت واقفه  
سعدت ذلك من قولك فقلت واقفه  
شكر ارجو ان الله تعالى يطلعكم  
وركب سربا واجيبني خيرا في عام  
من اذى فقلت له ان كنت في بيوتك  
وتعلم بطعامي فقال يا مولاي من  
صلوات الله عليهم اجمعين  
سعدت ان اسجدوا لعائيتك  
عليه السلام من اكل وان شرب  
يوم اصوم فيه شكر الله تعالى  
توفيقه وحسن من نعمته  
انك والحمد لله رب العالمين  
كذلك هو اهل وسخف هذا  
ما اني اليها من اخذك على  
بن مالك لا تشرب ماء ولا  
عليهم والحمد لله رب العالمين  
ابو مخنف رحمه الله عن ابي بصير  
ان المختار اذ اتاه مسيب بن  
فمنه من عظماء آل البيت  
عز البصره وليه  
عظيم شانه بطيب الكلام  
الحق ابايالك في البيوت  
ومصعب بن عمير  
منه من عظماء آل البيت  
عز البصره وليه  
عظيم شانه بطيب الكلام  
الحق ابايالك في البيوت  
ومصعب بن عمير

غم ما است وشوهر و برادر ما است و فرزند او فرزند مطاستا اگر فاطمه زنده بود بر او مبارک است و چون  
بر او میبویخت و لکن ملائکت بیکدیگر کبیرا که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ معبد زده میفرماید که چون  
این خطبه خواند و اینچنین در مدینه منتشر شد مصیبتی عظیم در میان بنی هاشم برپا شد و در خانهای  
خود عامت مظلوم برپا کردند زینب خنجر چپیل با خواهرش موی بریشان کردند و شروع عیبون  
کردند و زینب میگفت ما ذانقولون ان قال لیتکم ما ذانعلمه و انتم ابرو الامم یخبرون و یأثمون  
بعدهم فقلدی فیهم اساری و منهم ضرر جوادیم اما چه جواب خواهد گفت در جواب پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله در وقتیکه سوال تمسک از شما کرد این چه عمل بود که با اهل بیت من کردید بعد از من که  
بعضی را با شمشیر کتک زدند و بعضی را کشتند و بدن ایشان را بجا خونشان رنگین کردید ما کان هذا و ارا  
ان تصحتم لکم ان تخلفون فی سوره ذریه رحیم این جوابی من نبود که در عوض حقیقهای من با عیبت  
من چنین کنید یکی از ازا شد کان عبدالله جعفر آمد و خبر کشنده شدن پسر هاشم را با و داد عبد  
گفت انما لله و انما لله و ایهون یکی از غلامانش گفت این بیست از حسین علیه السلام بمانرسید عبدالله  
او را دشنام و گفت با از برای حسین علیه السلام مثل این کلام میگوئی بخدا که من اگر خود بودم جان خود را  
فدای او میکردم و همین دل مرا از این غم سنگینی میدهد که ایشان با پسر عتم شهید شدند و جان خود را  
نثار او کردند پس روگرد مردم و گفت خدا را که انست بر من کشید شدن حسین علیه السلام و لکن بحمد  
که اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در برابر و پیش فرزند هام بود تا او را پاری کردند و روایه  
چون خبر مردم بدیدند از کشته شدن کربکان و شهن ککان داخل خانه ام سلمه زوجه محرمه پیغمبر شدند  
ای ام سلمه حسینت را کشتند ام سلمه چون این را شنید گفت فقلوها اخر فرزند مرا کشتند و این مصیبت  
مرتبک شدند خدا برهای ایشان را پس از انش کند و این نمار و این کرده که بپندین معویره و نفران  
اهل شام را فرستادند پس مدینه که حرکت شدند حسین علیه السلام تا بمدینه برسند چون این خبر محنت  
در ان شهر افکندند شهن عظیم برپا شد یکی از دختران عبدالمطلب با شوهر پیشان دست بر سر کتار  
چون آمد نامشاهده نماید که چه خبر میباشند با و است سن این خبر را دروغ چون گفت که بی عیب  
شهید کرده اند خروش و شهن بر او دروغی چند مرتبه آنحضرت خورد و بر او پت پیچ مصیبت  
در او روز بیکه خبر شهادت آنحضرت با اهل مدینه رسیدند دل سب ضاقت شدند و گریه میکردند  
و انش را میبشندند و او را نمیدیدند و میگفت آنها انما نلون جهنم خبیث یسرو ما حدیث  
بالتکلیل ای کسانیکه کشتند و روی جهل و نادانی حسین علیه السلام را کشتند و در بعد از ک

فمنه من عظماء آل البيت  
عز البصره وليه  
عظيم شانه بطيب الكلام  
الحق ابايالك في البيوت  
ومصعب بن عمير  
منه من عظماء آل البيت  
عز البصره وليه  
عظيم شانه بطيب الكلام  
الحق ابايالك في البيوت  
ومصعب بن عمير  
منه من عظماء آل البيت  
عز البصره وليه  
عظيم شانه بطيب الكلام  
الحق ابايالك في البيوت  
ومصعب بن عمير

فمنه من عظماء آل البيت  
عز البصره وليه  
عظيم شانه بطيب الكلام  
الحق ابايالك في البيوت  
ومصعب بن عمير

















و بعضی از ایشان متولد شدند پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و او را فرقی  
 نداشت با زمان بوداری در شکم مادر ذکر خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده  
 است که چون چهار ماهه شد حمل آورد و مصلائی خود پیشش میبرد ذکر خدا و او از تسبیح و تهلل از آن  
 مشتبه بود در وقتی شیر خواره بود ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود و از هر طرف  
 شمشر نیزه بریدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نمیشد و در وقتیکه سر مطهرش را بر نیزه زد  
 بودند ذکر خدا میکرد در وقتیکه تازه یعنی آمدن بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه سرش بر سر نیزه  
 زده بودند تلاوت قرآن میکرد و لا حول و لا قوة الا بالله می گفت و لا اله الا الله می گفت و همیشه  
 درین حال با باری میکرد و مردم را بسو خدا و درین حق دعوت میکرد سرش را داد و دست از جان عزیز  
 برداشت دست از باری بر نداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برداشت سرش  
 بریده بودند و سر بر پاره اش را هب نصرانی را بدین حق دعوت مینمود و مفرمود اگر میخواهی  
 شفیع باشم بدین جدم ددای فوا عجبا من مصیبة تزکلت فیها بناء الاسلام و تزغرت  
 ارکان الخاری العام مصیبة لولاقت جدی بک انصار بالیا و لوصبت علی الامام لصرن کبابا  
 بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمیکه نسبتا لشهادت علیه تسلیم رسید عظیم ترین ظلمها بود و مصیبتی که با حضرت  
 رسید عظیم ترین مصیبتها بود هم چنین کسانیکه این ظلم را کردند و مؤسس اساس شدند شیخ ترین خانی  
 بودند و قبح عمل ایشان پیش از هر کس بود و این اساس را اوایل منافقین این امت چیدند و این  
 بنیان را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه با تمام رسانیدند بنی امیه معاویه بر خیزید بنیان فی بویه  
 از آن الله آن ترفع کردند و مبالغه بر اخفای این نعمت عظمی طغیانی این نور نمودند و مردم را از حق پرست  
 قهقری بجاهلست کفر اصلی بر گردانیدند و انش بود در خانه ایمان زدند و منازل ایمان را خراب کردند  
 و معاهد اسلام را بران کردند بلاوری که از اعظام اهل سنت است نقل کرده است که بعد از شهادت  
 سیدالشهدا علیه السلام عبدالله بن عمر نامه نوشت بر نوید بن معاویه اما بعد فقد عظمت الزیفة  
 و جللت المصیبة و حدثت فی الاسلام حدت عظیم و لا یوم کبوم الحسین علیه السلام و اعدت مصیبت  
 بزرگی واقع گردید و امر عظیم در اسلام پدید آمد و روزی مثل روز کشتن حسین علیه السلام  
 نخست چون نامه بر نوید رسید نوشت در جواب نامه اش نوشت اما بعد با حق ما وارد شدیم بر خانه شما  
 مزین و فرشتهای کسره و پیشهای بر کار بگردانیده شده بود در وقتی نوبت بیا رسید که اساس  
 سلطنت اماد و دستگاه عمارت دولت و عزت مهیا بود پس آن جهت بیاست دولت و بقا سلطنت

و بعضی از ایشان متولد شدند پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و او را فرقی  
 نداشت با زمان بوداری در شکم مادر ذکر خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده  
 است که چون چهار ماهه شد حمل آورد و مصلائی خود پیشش میبرد ذکر خدا و او از تسبیح و تهلل از آن  
 مشتبه بود در وقتی شیر خواره بود ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود و از هر طرف  
 شمشر نیزه بریدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نمیشد و در وقتیکه سر مطهرش را بر نیزه زد  
 بودند ذکر خدا میکرد در وقتیکه تازه یعنی آمدن بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه سرش بر سر نیزه  
 زده بودند تلاوت قرآن میکرد و لا حول و لا قوة الا بالله می گفت و لا اله الا الله می گفت و همیشه  
 درین حال با باری میکرد و مردم را بسو خدا و درین حق دعوت میکرد سرش را داد و دست از جان عزیز  
 برداشت دست از باری بر نداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برداشت سرش  
 بریده بودند و سر بر پاره اش را هب نصرانی را بدین حق دعوت مینمود و مفرمود اگر میخواهی  
 شفیع باشم بدین جدم ددای فوا عجبا من مصیبة تزکلت فیها بناء الاسلام و تزغرت  
 ارکان الخاری العام مصیبة لولاقت جدی بک انصار بالیا و لوصبت علی الامام لصرن کبابا  
 بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمیکه نسبتا لشهادت علیه تسلیم رسید عظیم ترین ظلمها بود و مصیبتی که با حضرت  
 رسید عظیم ترین مصیبتها بود هم چنین کسانیکه این ظلم را کردند و مؤسس اساس شدند شیخ ترین خانی  
 بودند و قبح عمل ایشان پیش از هر کس بود و این اساس را اوایل منافقین این امت چیدند و این  
 بنیان را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه با تمام رسانیدند بنی امیه معاویه بر خیزید بنیان فی بویه  
 از آن الله آن ترفع کردند و مبالغه بر اخفای این نعمت عظمی طغیانی این نور نمودند و مردم را از حق پرست  
 قهقری بجاهلست کفر اصلی بر گردانیدند و انش بود در خانه ایمان زدند و منازل ایمان را خراب کردند  
 و معاهد اسلام را بران کردند بلاوری که از اعظام اهل سنت است نقل کرده است که بعد از شهادت  
 سیدالشهدا علیه السلام عبدالله بن عمر نامه نوشت بر نوید بن معاویه اما بعد فقد عظمت الزیفة  
 و جللت المصیبة و حدثت فی الاسلام حدت عظیم و لا یوم کبوم الحسین علیه السلام و اعدت مصیبت  
 بزرگی واقع گردید و امر عظیم در اسلام پدید آمد و روزی مثل روز کشتن حسین علیه السلام  
 نخست چون نامه بر نوید رسید نوشت در جواب نامه اش نوشت اما بعد با حق ما وارد شدیم بر خانه شما  
 مزین و فرشتهای کسره و پیشهای بر کار بگردانیده شده بود در وقتی نوبت بیا رسید که اساس  
 سلطنت اماد و دستگاه عمارت دولت و عزت مهیا بود پس آن جهت بیاست دولت و بقا سلطنت

اللهم صل علی محمد و آل محمد و علیهم السلام و صل علی ابی طالب و علیهم السلام و صل علی ابی طالب و علیهم السلام  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و علیهم السلام و صل علی ابی طالب و علیهم السلام و صل علی ابی طالب و علیهم السلام  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و علیهم السلام و صل علی ابی طالب و علیهم السلام و صل علی ابی طالب و علیهم السلام























و مشغول شرب خمر میشدم و در دوران نابوت بنحو ابیدم شپه از شهابها همان من شراب خورد  
 تا آنکه مست شد ندانم در ان شب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاس از شب صدای رعد  
 عظیم شنیدم که مثل صدای صاعقه بود و برفی عظیم بدم که مانند دل مصیبت رسیده کان  
 بر خرم جبات متمکاراتش میان بدین بدم درهای آسمان کسوده شد و پروان صاحب شتاب  
 ناکاه او از می شنیدم که یکی میگفت قد آقبر محمد راه دهد که اینک فخر کائنات محمد بن عبدالله  
 صلی الله علیه و آله بزارت سر بریده فرزندش میاید و شنیدم او از صهیل اسبان و قعقعه سلاح  
 پس فرود آمد ندادم و نوح و ابراهیم اسمعیل و اسحق و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و یاسین  
 بود جبرئیل و کریمی از ملائکه مقربین بودند و پروان صاحب شتاب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل  
 با گروهی مجتاز کردیم و روحانین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل عم پیش آمد و آن  
 سر طهر را از نابوت برین آورد و از او بوسید و بر سینه چسباند پس هر یک از پیغمبران انبیا  
 گرفته بوسه میداد و بر سینه چسباند پس پیغمبر خدا خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 انتر میبار که از صحنه از او بوسید و بر سینه مبارک چسباند و مانند عزاداران مبرک است اشک  
 حیرت از دیده مبارک میریخت پس روی شریف را بسوی پیغمبران و ملائکه کرده فرمود قتلوا و لکن  
 و قرة عینی فرزند مرا کشند و نور دیده ام را کشند ان گروه پیغمبران انحضرت را نیز میبکشند  
 و تکی میدادند پس جبرئیل عم پیش آمد و عرض کرد که خدا مرا امر فرموده که اطاعت نمایم نورا را  
 با ابانت نو که او امر فرماید زمین را سرنگون نمایم هم چنانچه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت  
 فرمود نه ای جبرئیل بنحو ام ایستاز اهل انکی مرا یا ایشان محل وقوعی هست در مقام در نزد خدا پس  
 ملائکه آمدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله خصم من بود و خود را  
 نهادند چون توضیح شد بر خواستم دیدم همراهان من خاکستر شده بودند لا عفر الله لهم قطب و لکن  
 بسند حضرت از سلطان ابن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم  
 اعف عنی انا اعلم انک لا تغفر خداوند پیام ز مرا اگر چه میدانم که نخواهم امر از کلام او برون بیاورم  
 قناد نزد بان آوردم و گفتم ای مرد نود در حرم رسول خدا و ای امام حرام و ماء عظیم است چرا  
 نا امید از امرش خدا گفت با خدا زبونی عظیم ای مرد گاه من عظیم است گفتم گاه عظیم فرستاد که  
 هاشم گفت گاه من گفتم گاه تو عظیم فرستاد که گاه من گفتم گاه من گفتم گاه من گفتم گاه من  
 گفتم بگو گفت بیایم چون رویم از حرم خدا تا بگویم چون برین رفتم گفت بدانکه ما در عسکر هستیم

و مشغول شرب خمر میشدم و در دوران نابوت بنحو ابیدم شپه از شهابها همان من شراب خورد  
 تا آنکه مست شد ندانم در ان شب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاس از شب صدای رعد  
 عظیم شنیدم که مثل صدای صاعقه بود و برفی عظیم بدم که مانند دل مصیبت رسیده کان  
 بر خرم جبات متمکاراتش میان بدین بدم درهای آسمان کسوده شد و پروان صاحب شتاب  
 ناکاه او از می شنیدم که یکی میگفت قد آقبر محمد راه دهد که اینک فخر کائنات محمد بن عبدالله  
 صلی الله علیه و آله بزارت سر بریده فرزندش میاید و شنیدم او از صهیل اسبان و قعقعه سلاح  
 پس فرود آمد ندادم و نوح و ابراهیم اسمعیل و اسحق و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و یاسین  
 بود جبرئیل و کریمی از ملائکه مقربین بودند و پروان صاحب شتاب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل  
 با گروهی مجتاز کردیم و روحانین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل عم پیش آمد و آن  
 سر طهر را از نابوت برین آورد و از او بوسید و بر سینه چسباند پس هر یک از پیغمبران انبیا  
 گرفته بوسه میداد و بر سینه چسباند پس پیغمبر خدا خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 انتر میبار که از صحنه از او بوسید و بر سینه مبارک چسباند و مانند عزاداران مبرک است اشک  
 حیرت از دیده مبارک میریخت پس روی شریف را بسوی پیغمبران و ملائکه کرده فرمود قتلوا و لکن  
 و قرة عینی فرزند مرا کشند و نور دیده ام را کشند ان گروه پیغمبران انحضرت را نیز میبکشند  
 و تکی میدادند پس جبرئیل عم پیش آمد و عرض کرد که خدا مرا امر فرموده که اطاعت نمایم نورا را  
 با ابانت نو که او امر فرماید زمین را سرنگون نمایم هم چنانچه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت  
 فرمود نه ای جبرئیل بنحو ام ایستاز اهل انکی مرا یا ایشان محل وقوعی هست در مقام در نزد خدا پس  
 ملائکه آمدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله خصم من بود و خود را  
 نهادند چون توضیح شد بر خواستم دیدم همراهان من خاکستر شده بودند لا عفر الله لهم قطب و لکن  
 بسند حضرت از سلطان ابن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم  
 اعف عنی انا اعلم انک لا تغفر خداوند پیام ز مرا اگر چه میدانم که نخواهم امر از کلام او برون بیاورم  
 قناد نزد بان آوردم و گفتم ای مرد نود در حرم رسول خدا و ای امام حرام و ماء عظیم است چرا  
 نا امید از امرش خدا گفت با خدا زبونی عظیم ای مرد گاه من عظیم است گفتم گاه عظیم فرستاد که  
 هاشم گفت گاه من گفتم گاه تو عظیم فرستاد که گاه من گفتم گاه من گفتم گاه من گفتم گاه من  
 گفتم بگو گفت بیایم چون رویم از حرم خدا تا بگویم چون برین رفتم گفت بدانکه ما در عسکر هستیم

اللهم اعف عنی انا اعلم انک لا تغفر خداوند پیام ز مرا اگر چه میدانم که نخواهم امر از کلام او برون بیاورم  
 قناد نزد بان آوردم و گفتم ای مرد نود در حرم رسول خدا و ای امام حرام و ماء عظیم است چرا  
 نا امید از امرش خدا گفت با خدا زبونی عظیم ای مرد گاه من عظیم است گفتم گاه عظیم فرستاد که  
 هاشم گفت گاه من گفتم گاه تو عظیم فرستاد که گاه من گفتم گاه من گفتم گاه من گفتم گاه من  
 گفتم بگو گفت بیایم چون رویم از حرم خدا تا بگویم چون برین رفتم گفت بدانکه ما در عسکر هستیم



الفرب فضلو انك وانك  
 فلان من السماع من القوم  
 امهم ان يجمعوا القبا بجمع  
 مثل الضمير ويضربون في  
 الاطلاق فضلو انك وانك  
 التماثل وسيدف وجاهل من  
 بظهاثة وحشيم اسرا لو انك  
 فغضبت وقلوا اليها الطعام فكل  
 التماثل واهل وقره من جعل  
 التماثل واهل وقره من جعل  
 الفعلي يضايون من قدام  
 اقبل التماثل على الفعلي فقال  
 لم يرد ما يملك من الاكل  
 والله يا سيدى هذا ايدى تم  
 ان سديف نك لولا قضا  
 ان سديف نك لولا قضا  
 ان سديف نك لولا قضا

كفت انك حين كسر دخر بغير شما و بغير شما است كفتند بل كفت بر شما باد و  
 لو كان يعنى بغير شما اين كفتاه على احادونا بعدا كه اگر عني منم را بچر بود او را برده هاي خود  
 بنشاند هم و در روايت ديگر است كه در شما را بگردد و كفت لا حول ولا قوة الا بالله العلي  
 العظيم صدق الاخبار بما قالت راست كفتند و انتم بدان ما كفت چه كفتند علماء شما را هب  
 كفت خبر داده اند كه هرگاه اين فرزندان طاهر را شهيد كنند ايمان در مصيبت او خوبتر شود و اين  
 نميآسد مگر بچهره بغير يا وضع بغير بغير كفت و اعجاباه من انفرقتك ان يدي نيتها و اين وصيه چيز  
 است از اين است كه فرزندان بغير خود را و فرزند وضع بغير خود را كشد پس كفت مرا شما حاجت است  
 كفتند چيست حاجت تو كفت هرگز از خود بگوئيد ده هزار درهم از پدر و ايم من ارشد رسيد انوا  
 از من بگير و اين شرطه را بمن ده كه ما وقت اجل نوز من باشد چون خبر دادند بغير من سعد كفت  
 بگير بد و سر را با و بدهيد پس او را جزا دادند او رفت و در همان كه هر يك پنج هزار درهم بود  
 بايشان داد انرا صرافي كرد موزن نمودند و انما عوا انرا جزا انداز خود سپرد و امر كرد تا انرا بر اهب  
 تسليم كردند انرا اهب انرا مظهر را گرفت بصومعه رفت و بنا بر و انچه چون سر را بصومعه برد و از نور  
 انرا نور صومعه اش روشن شد و صدای هلهله را شنيد كه ميگفت خوشبختي تو و خوشبختي حال كنه  
 حرمش اين بزرگوار را دارد پس انرا اهب انرا مظهر را داشت و از خاك و خون پاک كرد و انرا امشك كافور  
 معطر نمود و بر پارچه حريري گذارده پس انرا در بغل گرفت و بر او ابهت بگذاشت و انرا در انجا  
 مبارك او را برد چون نظرش بر ان دندانهاي شريف افتاد خود را بر روي انرا مظهر انرا داشت  
 و انرا بصومعه و مكر است ميگفت يعز علي يا ابا عبد الله ان لا اكون اول قتل بين يديك  
 دشوار است بر من از اينكه نبودم در خدمت تو تا او خون خود در ركاب تو بر زم و بنا بر ابهت بگير  
 انرا در پيش رو بخود گذارد و كفت خدا يا يحيى عليه السلام كه امر فرما تا انرا با من سخن بگويد تا گاه انرا مظهر  
 كفت انا المظالم انا المعوم انا الشهيد انا الغريب انا المقتول نعم اسير ظالم قوم نابكار منم مبتلا  
 اندوه و غم منم كشته ببع ستم منم اول خوش و مبار و اهب كفت ايها الراشدين مبارك زدني بياننا  
 اسر مظهر از اين روشن زيبان كن فرمود انرا ابن محمد المصطفى انا ابن علي المرتضى انا ابن فاطمه  
 الزهراء انا الشهيد بگير بلا را هب ز اين سخن خروش باورد و در و بر روي مباركش گذارد و  
 كفت در خود او بر منم تا قبول شفا نظر كني او از ي شنيد انرا كه بدین جدم و در اي نا نورا شفا

كفت انك حين كسر دخر بغير شما و بغير شما است كفتند بل كفت بر شما باد و  
 لو كان يعنى بغير شما اين كفتاه على احادونا بعدا كه اگر عني منم را بچر بود او را برده هاي خود  
 بنشاند هم و در روايت ديگر است كه در شما را بگردد و كفت لا حول ولا قوة الا بالله العلي  
 العظيم صدق الاخبار بما قالت راست كفتند و انتم بدان ما كفت چه كفتند علماء شما را هب  
 كفت خبر داده اند كه هرگاه اين فرزندان طاهر را شهيد كنند ايمان در مصيبت او خوبتر شود و اين  
 نميآسد مگر بچهره بغير يا وضع بغير بغير كفت و اعجاباه من انفرقتك ان يدي نيتها و اين وصيه چيز  
 است از اين است كه فرزندان بغير خود را و فرزند وضع بغير خود را كشد پس كفت مرا شما حاجت است  
 كفتند چيست حاجت تو كفت هرگز از خود بگوئيد ده هزار درهم از پدر و ايم من ارشد رسيد انوا  
 از من بگير و اين شرطه را بمن ده كه ما وقت اجل نوز من باشد چون خبر دادند بغير من سعد كفت  
 بگير بد و سر را با و بدهيد پس او را جزا دادند او رفت و در همان كه هر يك پنج هزار درهم بود  
 بايشان داد انرا صرافي كرد موزن نمودند و انما عوا انرا جزا انداز خود سپرد و امر كرد تا انرا بر اهب  
 تسليم كردند انرا اهب انرا مظهر را گرفت بصومعه رفت و بنا بر و انچه چون سر را بصومعه برد و از نور  
 انرا نور صومعه اش روشن شد و صدای هلهله را شنيد كه ميگفت خوشبختي تو و خوشبختي حال كنه  
 حرمش اين بزرگوار را دارد پس انرا اهب انرا مظهر را داشت و از خاك و خون پاک كرد و انرا امشك كافور  
 معطر نمود و بر پارچه حريري گذارده پس انرا در بغل گرفت و بر او ابهت بگذاشت و انرا در انجا  
 مبارك او را برد چون نظرش بر ان دندانهاي شريف افتاد خود را بر روي انرا مظهر انرا داشت  
 و انرا بصومعه و مكر است ميگفت يعز علي يا ابا عبد الله ان لا اكون اول قتل بين يديك  
 دشوار است بر من از اينكه نبودم در خدمت تو تا او خون خود در ركاب تو بر زم و بنا بر ابهت بگير  
 انرا در پيش رو بخود گذارد و كفت خدا يا يحيى عليه السلام كه امر فرما تا انرا با من سخن بگويد تا گاه انرا مظهر  
 كفت انا المظالم انا المعوم انا الشهيد انا الغريب انا المقتول نعم اسير ظالم قوم نابكار منم مبتلا  
 اندوه و غم منم كشته ببع ستم منم اول خوش و مبار و اهب كفت ايها الراشدين مبارك زدني بياننا  
 اسر مظهر از اين روشن زيبان كن فرمود انرا ابن محمد المصطفى انا ابن علي المرتضى انا ابن فاطمه  
 الزهراء انا الشهيد بگير بلا را هب ز اين سخن خروش باورد و در و بر روي مباركش گذارد و  
 كفت در خود او بر منم تا قبول شفا نظر كني او از ي شنيد انرا كه بدین جدم و در اي نا نورا شفا

الفوم ان  
 الفوم ان  
 الفوم ان











عبدالرحمن بن ابي بكر بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان

و در بعضی از روایان آورده شده است که چون بدر و اژه با ابی انصاری رسیدند توفیق کردند که از پند ریختن حاصل آید که اسیران را بکجا میفرستند در این اثنا مروان پسر حکم بپوشانید چون نظر پلیدش بر سر مطهر پیدا شد اهل بیت سلم افتاد از شادمانی برآست چپ خود نظر میکرد اظهار طرب و شادی مینمود پس برادرش عبدالمعز چون نظرش بر آن سر شریف افتاد اشک از دیده جاری شد بگریه در آمد و گفت دور شد بدین پیغمبر خدا بخدا که هرگز در امر ما شایع نمیشوم پس گفت یا ابا عبد الله شوار است بر من آنچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند **سَمِعْتُ أُمَّتِي لَسَانًا عَدَدَ الْحَبِي وَبَيْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ كَمَا نَسَلُ سَمِيَةً ذَانِبَةً نَسَلُ أَوْلَادِ دَاوُدَ وَارِثَتُهُ بَعْدَ مَنكَ دِرْهَانُ شَدَّ أَنْدُوسُ نَسَلُ دَخْرٍ بِغَيْرِ نَاطِقٍ كَرَدَتْ وَأَوْلَادُ دَاوُدَ هُمْ ذَاكَ نَسَلُ وَأَوْلَادُ دَاوُدَ مَصِيبُ نَاهِ أَهْلِ بَيْتٍ وَأَوْلَادُ شَامٍ كَرَدَتْ أَوْلَادُ حَضْرَتِ عَنَّا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَيْتُهُ وَشَيْخٌ صَدُوقٌ وَأَزْ جَمَاعَةٍ نَفَلَ كَرَمٌ كَمَا جَوْنٌ وَأَرْدَتْ نَدَا سِرَانٍ وَرَنَانِ أَهْلِ بَيْتِ شَامٍ إِشَارَةٌ أَدْرَمِيَانِ رَوْنٌ دَاخِلُ انْتَهَرُ كَرَمٌ نَدَا رَوَاهِي دِيَارِ جَوْنٍ أَهْلُ شَامٍ رَانِظِرِيَانِ سِرَانِ افْتَادُ وَسِعَ أَوْرَجِي دَرِ إِشَارَتَانِ دِيدَنْدُ كَفْتُ دَا سِرْمِ بَيْتِكَ تَرَا فِي سِرَانِ نَدِيدَانِ شَمَا كَسْبِدُ وَاسِرَانِ كَدَامِ دَبَارِ بَدِ وَأَزْ كَدَامِ مَبْلَدِ بَدِ سَكَبِنْدُ دَخْرٌ سَبْدَا شَهْدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُ دَخْرٌ سَبَا بَا أَلِي مُحَمَّدٍ مَالِ سِرَانِ أَلِ مُحَمَّدٍ مَبْلَسَمِ وَبُرُوقِيَّةٍ جَوْنِ أَهْلِ بَيْتِ رَا وَأَرْدَ شَامٍ كَرَدَتْ سَبْدَا لَسَانِ جَدِّ بِنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَشْرٍ رَهْنَةُ سَوَارِ بُوَدَا مَظْلُومٌ رَابِعًا وَزَجْرٌ دَاوْرَدَةُ بُوَدَتْ وَأَخْضَرٌ زَوْرِي أَنْدَوَةٌ وَحَزْنٌ مَبْرُودٌ أَفَادُ ذَلِيلًا كَفِي دَمِيْقٍ كَلْبَةً مِنْ أَلْبَانِ عَجْدًا غَابَ عَنْهُ نَضِيرٌ وَجَدِي دَسْوَلُ اللَّهِ فِي كُلِّ شَهْدٍ وَشَيْخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرٌ مَبْكُورٌ أَنْدَرْدُ مَشَقٌ بَا ذَلَّتْ وَخَوْرٌ بِجَوْنِ كَرَمِي غَلَامٌ سَبَاهُ أَرْزَنْكَارِ أَوْرَدَةُ أَنْدُوحَالٌ نَكَبْتُمْ رَسُولَ خَدَا اسْتَبَدَّ بِدِيمِ أَهْلِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَا دَشَاءَ عَالِمِيَانَتِ وَبُرُوقِيَّةٍ بِنِ طَاوَسِ وَكَوْغَرِ إِشَارَتِ رَا أَوْرَدَةُ أَنْدَا دَرِ مَسْجِدِ اعْظَمُ كَمَا جَايِ اسِرَانِ بُوَدُوا دَا شَدَّ شَيْخُ فَرِ الدِّينِ رَوَاهِي كَرَدَةُ اسْتَكْرَدَتْ وَفَتَا كَمَا جَبْرُ بَدِ مَلْعُورِ سَبَا صَدْرِ بَدِشِ اَوْشَنَةُ بُوَدِيَّةً مَعَالِجِ وَخَيْرِ دَسْتِ پَايِ اَوْرَادِ رَابِ كَرَمِ كَدَارْدُ بُوَدُ كَمَا كَسِي وَتَرْدُ شَدَّ خَبْرُ اَوْرَدُ وَكَفْتُ بَدَا نُوْرُوشِنِ كَمَا سَرِحْتِ بِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوْرَدَتْ اَنْدَا مَوْظِعِ غَضَبِنْدُ كِي كَرَدَةُ كَفْتُ بَدَا نُوْرُوشِنِ عَمَادِ بِنِ بَطِيْبِ كَفْتُ بَعْجَلِ كِنِ دَرِ كَارِ خُوْدِ بِنِ نَا مَدِيْرِيْنِ دَرِ اَكْرَفْتِ خَوَانِيْسِ اَنْكَشْتِ وَابْدَانِ كَرَمِي وَتَاهِ رَدَا دَجْمَا كِي خَوَانِيْسِ سَاخِرِ بَدِشِ نَكَشْتِ كَمَا نَاكَ دَابَا نَكْفِضَلُ اَوْرَدُ كَرَمِي وَدَرِ زَبَرِ دَابَا نِ مَحَلِّهَا اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ جِبْرِيْلُ كُوْمِي كُوْمِي كُوْمِي اَزْ شَعْرًا وَبِكْرِيْنِ اَنْفِيْتَا مِّنْ اَوْلَادِهِ لَمْ يَبْرُقِيْ اَنْتَكُمُ**

عبدالرحمن بن ابي بكر بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان

عبدالرحمن بن ابي بكر بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان





